

## ملاحظات در باره ساختار سیاسی افغانستان!

دکتر عبداللطیف پدرام

(تقدیم به بیست‌وهشتمین سال یاد شهادت بزرگ‌مرد راه آزادی و عدالت قومی و اجتماعی استاد عبدالعلی مزاری!)

شده است؟ به دلیل بسیار روشن- با شروع جنبش مقاومت ملی بر ضد شوروی، با شروع جهاد، اقوامی که اجازه نداشتند اسلحه حمل کنند، به طبع قیام عمومی مردم ما، مسلح شدند. اقوام مثل هزاره‌ها، ازبیک‌ها و حتا خود تاجیک‌ها، که به اثر سرکوب‌های خونین «حاکمان پشتون» نه قوم پشتون به اشکال گونه‌گون و به‌طور مستمر سرکوب شده بودند و دیگر باور کرده بودند و ظاهراً پذیرفته بودند که محکوم‌اند که اقوام درجه دوم و سوم افغانستان باشند، و جایگاه‌شان در هیرارشی نظام سیاسی، اداره و قدرت، در وزارت خارجه و وزارت دفاع، در نظام آموزش و پرورش مملکت همان است که دارند، به هوش آمدند، به خود مهمیز کوبیدند، روی پاهای خود ایستاد شدند و اعتماد به نفس پیدا کردند. وقتی استاد عبدالعلی مزاری تا دم مرگ تا آخرین نفس، بی‌آن‌که در برابر هیچ قدرتی سر خم کند به

دولت مرکزی یا سیستم فدرال؟ این بحث در پنج- شش سال پسین قوت بی‌سابقه پیدا کرده است. چرا کنگره ملی افغانستان در موقعیت جدید و مبتنی بر درک و فهم نوین و غنی از ساختارهای سیاسی به‌ویژه ساختارهای فدرال و کارآمد بودن آن‌ها به‌ویژه برای کشورهای چند ملیتی، و نیز ضرورت دموکراتیزه شدن امر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و حقوق شهروندی، فدرالیسم را همچون گزینه اساسی برای رسیدن به صلح و ثبات در افغانستان- خراسان مطرح کرد. شماری از روشنفکران تاجیک، با این اندیشه مخالفت کردند و البته شماری از روشنفکران اقوام دیگر هم. درد و غم‌شان این بود که طرح مسأله ملی، ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی است! مسأله اصلی برای یک سازمان سیاسی چپ و مارکسیست- لنینست مسأله طبقاتی است. حالا، بحثی و طرحی این‌گونه دیر سال چرا در چند سال پسین تشدید

هزاره‌ها اخطار می‌کند که: «یک لحظه غفلت، یک عمر جوالیگری»، موقع که مارشال عبدالرشید دوستم فریاد بر می‌دارد که ما از بیک‌ها حاضر نیستیم بعد از این نوکر و «نفر خدمت» باشیم، زمانی که از دور دست‌های بدخشان، بر خلاف قاعده و رسم دوصد و پنجاه و چند سال قدرت و اداره در افغانستان، یک تاجیک دانشگاهی چند سال رییس جمهور مملکت می‌ماند، (در اینجا قصد داوری در باره‌ی این شخصیت‌ها ندارم، مثال داده‌ام)، معنایش این است که دیگر نمی‌توان افغانستان را مطابق سنت کشورداری دوونیم قرنه‌ی اخیر اداره و رهبری کرد. و باز به همین دلایل، بحث فدرالیسم در این چند سال اخیر شدت یافته است. مثل گذشته نیست که یک نفر پولیس دولت مرکزی با کمر بند و با چوب دست بتواند فریادها را در گلو خفه کند. به زبان دیگر هیچ قومی حاضر نیست زورگویی، تک‌تازی و اسارت قوم دیگر را بپذیرد. این حق مسلم و انسانی هر قومی در افغانستان است، بدون استثناء. حالا اقوامی که به علت ستم و استبداد هیئت حاکمه جرئت نمی‌کردند خواست‌های خود را مطرح کنند، امروز بدون نگرانی و ترس مسائل‌شان را مطرح می‌کنند. ممکن است پاره‌ای از خواست‌ها درست نباشد، منطقی و گاهی هم در واقع، محال نیست. اگر چنین خواستی دیده شد، عندالموقع می‌شود نسبت به آن برخورد کرد. اما، بیاییم بر سر بحث دولت مرکزی یا فدرالیسم؛ آیا طرح سیستم فدرال برای افغانستان از جمله خواست‌ها و طرح‌های نادرست است؟ پاسخ‌ها می‌تواند متفاوت باشد. به نظر من: نه! نظام سیاسی افغانستان، می‌تواند فدرال باشد. من طرفدار فدرالیسم در افغانستان هستم.

«افغانستان» کشوری است متشکل از اقوام مختلف. نام موجود سرزمین ما که به نحوی می‌باید نمایانگر هویت ما باشد، نام جعلی و استعماری است. این نام (افغانستان) معرف چندگانگی قومی،

فرهنگی و زبانی ساکنان این سرزمین نیست. پذیرفتن سیستم فدرال ما را در وضعیتی قرار می‌دهد که می‌توانیم نام سرزمین مان را چنان تغییر بدهیم که همه اقوام بتوانند سیمای خود را در آن تماشا کنند. افغانستان در مرحله دولت-ملت قرار ندارد. بنابراین، «اداره متمرکز» به روش گذشته به زیان اقوام دیگر تمام می‌شود. با توجه به آگاهی سیاسی شکل‌یافته در میان اقوام افغانستان، اعمال چنین قدرتی با مقاومت مواجه می‌شود. در نتیجه‌ی یک چنین «وضعیت ناساز» یا به ادامه جنگ‌ها دامن می‌زند، یا به سرکوب خونین اقوام دیگر فرا می‌روید؛ و آنگهی نمی‌تواند ملی باشد و نه هم انسانی یا اسلامی. اگر حرکتی و اقدامی در برگیرنده تعریف ستمگری و استبداد باشد، یعنی ذاتش چنین باشد به هیچ صورتی قابل دفاع نیست. ظلم، ستم، فساد و استبداد، خوب و متوسط ندارد، بد و متوسط هم ندارد. نمی‌توان گفت در این مرحله که اقوام مختلف مثلاً خود ارادیت می‌خواهند یا فدرال می‌خواهند و یا نیاز است نظام یک پارچه داشته باشیم، افغانستان به یک دیکتاتور و جبار نیازمند است و باید این دیکتاتور توجیه شود. یک مرحله کشتن‌ها، بستن‌ها و اعدام‌ها و سرکوب‌ها را بپذیریم و به جباران خیر مقدم بگوییم؟! دیکتاتوری، جنایت، ظلم، ستمگری و فساد حد وسط ندارد، باید با آن مبارزه کرد.

فدرالیسم، افغانستان را با خطر تجزیه مواجه نمی‌سازد. باید میان «قدرت مرکزی» و «دولت واحد» تفاوت قایل شد. فدرالیسم در چارچوب دولت واحد مطرح می‌شود. مگر لازم است از کشورهای فدرال نمونه بدهیم؟ کم‌اند کشورهای فدرال. از عقب مانده‌اش که پاکستان باشد، بروید تا پیشرفته‌های مانند آلمان و آمریکا و غیره. در تاریخ اقوام افغانستان تا همین اکنون، حتا در بدترین ایام دشمنی و مخالفت‌های قومی و در بهترین ایام اقتدار

مخالف نظام فدرال‌اند؟ به‌طور کلی به دو دلیل. یک: به درستی اقتناع نشده‌اند و نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند که به روش گذشته با استفاده از، «آن نوع حکومت‌های متمرکز» نمی‌توانند بر سایر اقوام حکم برانند. نمی‌دانند که با این همه تغییرات و آگاهی‌های قومی جدید، نظام فدرال به نفع آن‌ها هم است. چه به علت و دلیل ساختارهای جدید سیاسی در داخل خودشان و چه ساختار جدید قدرت و رابطه میان آن‌ها و اقوام دیگر.

دوم: عادت کرده‌اند که به‌صورت «قوم برتر» و با امتیازات بیشتر در نظام قدرت سیاسی حضور داشته باشند. بنابراین، فدرالیسم و تغییر نظام کشور را شکستی برای خود تلقی می‌کنند.

برای هیئت حاکمه پشتون‌ها و حتا آن حلقه‌ی به اصطلاح از روشنفکران و محققان پشتون که کتاب «دویمه سقاوی» را چاپ و تکثیر کردند، مسأله فقط و فقط مسأله قدرت و انحصار قدرت است. این‌که این انحصارگری غیرعادلانه و غیراخلاقی است، برایشان اهمیت ندارد. طرح‌های مندرج در کتاب «دویمه سقاوی» به روشنی می‌گویند که هزاره‌ها، ازبیک‌ها و تاجیک‌ها بیگانه‌اند و حقی در افغانستان ندارند.

پنجشیر باید از پنجشیری‌ها خالی شود، هزاره‌جات از هزاره‌ها، فاریاب مثلاً از ازبیک‌ها. و آنکه کمی کم و کوتاهی اگر از این اقوام باقی ماند و زنده ماند باید با کمر بندی سراسری از اقوام پشتون اداره و کنترل شوند، حق صحبت با زبان مادری خودشان را هم در سطح ملی ندارند. چون این سر زمین، زبان پشتون است. بر عکس ما می‌گوییم این سر زمین سر زمین همه‌ی ساکنان آن است، اعم از تاجیک، پشتون، ازبیک، هزاره، بلوچ، ترکمن، هندو و غیره. همه آن‌ها حق دارند به زبان مادری خود درس بخوانند، فرهنگ خود را پاسداری کنند، به مذهب و رسم و رواج خود عمل نمایند.

سیاسی - نظامی خود تمایلی به تجزیه افغانستان نشان نداده‌اند. نفس فدرالیسم، ضرورت اداره یک مملکت به صورت فدرال در هیچ کجای جهان موجب تجزیه مملکت‌ها نشده است. اگر زمینه‌ها، عناصر و دلایل عینی و واقعی برای تجزیه وجود داشته باشد دیر یا زود راه تجزیه باز شد می‌شود. نیم قاره‌ی هند از نمونه‌های مهم برای یک چنین تحقیقی می‌تواند باشد. اگر طرح نظام فدرالی برای افغانستان خطرناک می‌بود، فرمانده احمدشاه مسعود نیز، چنین اداره‌ای را که مجله فرانسوی زبان. Le Point در گفت‌وگو با ایشان مطرح ساخت، به صراحت رد می‌کرد.

نگرانی عده‌ای از این موضوع که برخی ولایات و حوزه‌ها امکانات بالفعل و بالقوه اقتصادی زیادی دارند و شماری کمتر، در نتیجه این قضاوت موجب گسترش و نابرابری می‌شود، نگرانی درستی نیست. قوانین ایالات یا حوزه‌های فدرال در کل نظام به‌طور کلی تابعی از قانون اساسی مملکت و برنامه‌های دولت فدرال است. استفاده و توزیع ثروت حساب و کتاب و اهم و مهم دارد. چه کسی می‌تواند کشور فدرال و یا فدرال یا غیر فدرالی را نشان بدهد که مثلاً منابع زیرزمینی آن در تمام گوشه و کنار و در تمام ولایات یا ایالات مساویانه خلق شده باشد؟ اگر نظام عادل باشد ثروت‌ها عادلانه تقسیم، مصرف و سرمایه‌گذاری می‌شوند.

«نظام فدرال با مخالفت قوم پشتون مواجه می‌شود!» (بهتر است گفت شوونیسم پشتون) در نوشته‌های نشر شده در «امید» بار بار به چنین جمله‌ای برخوردیم. به زبان ساده‌تر و یا بهتر است بگوییم روشن‌تر یک عده فقط به همین دلایل با نظام فدرالی مخالف‌اند، کاری با ماهیت نظام عادلانه بودن، مفید بودن یا غیر مفید بودن نظام ندارد. به ما می‌گویند: چون پشتون‌ها مخالف‌اند، پس نظام بد است، نباید فدرال شود! چرا پشتون‌ها

دولت فدرال وظیفه دارد به همه آن‌ها به صورت اقوام برادر، برابر و شهروندان مساوی الحقوق در این سرزمین احترام بگذارد و حقوق آن‌ها را بدون تبعیض ملی، قومی، زبانی، مذهبی، منطقه‌ای و غیره تامین نماید. وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان می‌باید با دست‌های نیرومند عدل و داد، برادری و برابری میان همه اقوام اداره و حفظ بگردد. در غیر آن اگر قومی از اقوام این سرزمین قرار باشد به صورت رعیت و نوکر زندگی کند، نه شهروند واقعی و کسی که در ملک و سرزمین خودش، اگر قرار باشد هر نوع ادعای برای حق و عدالت، تجزیه طلبی تلقی شود، اگر وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان در گرو سکوت، تحمل ظلم و ستم ملی باشد، اگر قرار باشد این سرزمین زندان و دوزخ اقوام باشد، بگذار شهر به شهر تجزیه بشود. کسی که در وطن خودش غریب زندگی کند و رعیت و برده باشد در واقع وطن ندارد.

باز یک عده تاجیک‌ها نگرانی‌شان از این است که در نظام فدرال محل و منفعت تاجیک کجا و چه خواهد بود؟ حالا مهم نیست اقوام دیگر چه نفعی دارند. زبان‌شان چه می‌شود، مذهب‌شان چه می‌شود، آن‌چه عدالت می‌نامیم چه سرنوشتی خواهد داشت و غیره؟ ناف زمین تاجیک‌ها هستند و زبان فارسی دری! مهم نیست بر پشتون یا ازبیک یا هزاره یا نورستانی‌ها و پشه‌ای‌ها چه می‌گذرد. صرف نظر از این که اصل عدالت ملی و اجتماعی جایش کجاست و چگونه باید تبیین شود و می‌باید بالاتر از اصل‌های دیگر بنشیند و یک‌جا با آزادی مقام اول را داشته باشد؛ پراگماتیک، به روش کاربری آمریکایی هم که نگاه کنیم، فدرالیسم به زبان تاجیک‌ها نیست. از ۱۷۴۷م به این سو مگر نظام فدرالی بوده که املاک و زمین‌های تاجیک‌ها را در شمال و شمال‌شرق غصب کرده است. ازبیک‌های سرپل را نظام فدرالی زنده زنده در آتش سوخت؟

کورس‌های زبان پشتو را نظام فدرال اجباری ساخت؟ نظام فدرال بود که اجازه نمی‌داد ژنرال و وزیر دفاع داشته باشیم، نظام فدرال بود که اجازه نمی‌داد هزاره‌ها در وزارت خارجه کار کنند و در نظام لشکری پذیرفته شوند و اگر استثنا هزاره‌ای شامل نظام شد به مقامات بالا رشد کند؟ این همه روشنفکر مبارز، چپ و راست، هزاره، ازبیک و تاجیک را نظام فدرال به جوخه‌های اعدام سپرد؟.

اگر ایران وجود نمی‌داشت آن نظام‌های غیر فدرال چه کاری برای زبان فارسی دری انجام می‌دادند. یا اجازه می‌دادند انجام یابند. در کتابخانه عامه کابل، کتابخانه دانشگاه کابل، در کتابخانه‌های شخصی سر بزیند چند جلد کتاب فارسی دری چاپ افغانستان پیدا می‌کنید؟ در آن نظام‌ها جز در حاشیه‌ها و بیغوله‌ها در مرکز سیاست اقتصاد و قدرت قرار داشتید؟ از نظر تاریخی، دست کم در جغرافیای ما، سرزمین ما، در زمان اقتدار شوونیسم پشتون، زبان فارسی تحت فشار قرار گرفته است. اما برعکس در حاکمیت ترک‌ها-اوزبیک‌ها، از زمان محمود غزنوی تا دوران تیموریان و مغولان هند زبان فارسی در رونق و شکوفایی به سر برده است. حتا در دربار بسیار قدرتمند مانند ترکیه عثمانی زبان فارسی نوعاً زبان رسمی بوده است، «گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده» که نداریم. کدام دربار مقتدر ترک زبان فارسی را ممنوع کرده است؟ قتل عام‌ها به وسیله مغولان، چنگیزخان یا تیمور، مربوط به مقوله قدرت و کشور گشایی است. با زبان فارسی دشمنی نداشته‌اند. در هیچ دوره‌ای از اقتدار ترک‌ها «دو قرن سکوت فرهنگی - ادبی» نداشته‌ایم. در ازبیکستان، دوران جدیدی‌ها، نقش آدم‌ها و ادبا و دانشمندانی مثل صدرالدین عینی و فطرت را باید جداگانه مورد بررسی قرار داد. آسیای مرکزی در هنگام و بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، در چند مقطع و تنگنا، به استناد سخن محقق معروف تاجیک در کتاب معروف، «تبر

تاجیک است. خیال می‌کنند هیئت حاکمه و همه روشنفکران پشتون هم همین‌گونه می‌اندیشند؟ نه! چنین نیست. این توهم تاجیک‌ها است. حلقه‌های سیاسی پشتون می‌خواهند به صورت یکه‌تاز بر سایر اقوام حکومت کنند. همان‌گونه که شماری از روشنفکران تاجیک هم خیال یکه‌تازی دارند. فرض مخالف این‌که چنین کاری ممکن باشد، نظام سیاسی، سرزمین، کشور با توطئه و فریب و بی‌عدالتی و تک‌تازی ادامه نمی‌یابد. «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». اگر تاجیک‌ها بخواهند یا خیال کنند در اتحاد با پشتون‌ها قادر خواهند بود قدرت غیر عادلانه بر اقوام دیگر اعمال کنند، علاوه بر این‌که اخلاقی نیست دوام نمی‌آورد. اوزبیک‌ها و هزاره‌ها هم می‌توانند عین بازی را انجام بدهند. پس بهتر است نظام مبتنی بر عدل، برادری و برابری و بر اساس شکل سیاسی پایدار ایجاد شود. فکر نمی‌کنم نظام عادلانه، نظامی که حقوق همه‌ی اقوام در نظر گرفته شده باشد، به زیان تاجیک‌ها تمام بشود؛ به زیان هیچ قوم دیگری و من جمله قوم پشتون هم تمام نمی‌شود.

تاجیکستان ۱۲ حوت ۱۴۰۱

تقسیم» یعنی به قول پروفیسور «مسوف»: به علت عدم آگاهی ملی در واقع شماری از روشنفکران، ادبا، سیاستمداران و دانشمندان تاجیک بودند که راه را برای سلطه‌ی اجانب هموار کردند.

به هر انجام؛ حتی اگر کاسب‌کارانه به منفعت زبان فارسی دری و منفعت تاجیکان نگاه شود مرحله کنونی بهترین مرحله و بهترین فرصت برای ایجاد نظام فدرالی در افغانستان/خراسان است. یک تعداد از روشنفکران و سیاستمداران تاجیک که نمی‌توانند دورتر، آینده را ببینند خیال می‌کنند اقتدار در چارچوب دولت مرکزی ادامه می‌یابد. پس اگر چنین است چرا تاجیک‌هایی که می‌توانند در فرم دولت مرکزی قدرت بیشتر داشته باشند، افغانستان فدرالی بخواهند. کنفرانس بن نشان داد که تاجیک‌ها در اوج مشروعیت و قدرت هم منتخب و گزینه بسیاری از کشورهای منطقه و جهان برای مدیریت و زعامت نیستند. تکلیف از بیک‌ها و هزاره‌ها که از اول روشن می‌باشد. پس این فکر که با وجود دولت مرکزی تاجیک‌ها در راس قدرت سیاسی باشند فعلا خیال واهی بیش نیست. «دو ملت مهم تاجیک و پشتون باید متحدانه بر دیگر اقوام حکومت کنند»!! این فکر و خیال شمار دیگر از روشنفکران

بنیاد اندیشه  
تأسیس ۱۳۹۴